

فصل‌نامه‌ی علمی زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا

س ۱۲، ش ۱ (پیاپی ۲۵)، بهار ۱۴۰۰

صص: ۴۴-۲۷

شاپا: ۸۴۵۷-۲۲۵۱

بررسی نماد موجودات افسانه‌ای و اساطیری در دیوان شوکت بخارایی دکتر محمد بهرامی‌اصل

مدرس زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سهند، تبریز، ایران

چکیده

نگرش نمادین و سمبلیک به حیوانات از بدو استقرار بشر بر روی کره‌ی خاکی مرسوم بوده و بشر همواره برای بیان مقاصد و مکنونات قلبی خود به نمادگرایی به عنوان وسیله‌ای قابل اعتنا و تاثیرگذار در زندگی روزمره تکیه کرده است. نماد در قلمرو ادب فارسی مخصوصاً شعر از قدمتی هزار ساله برخوردار است و معادل واژه‌ی سمبل به کار برده شده است. یکی از شاخص‌ترین تجلیات نماد در شعر فارسی در وجود موجودات افسانه‌ای و اساطیری نمود پیدا کرده است که نگاهی سمبلیک و نشانه‌مدارانه به آنها را رقم زده است. تجلی این نماد در کلیات اشعار شوکت بخارایی به دلیل استفاده او از این نمادها برای بیان مکنونات رمزآلود قلبی و دقایق عرفانی از بسامد بالایی برخوردار است که تا به حال به آن پرداخت نشده است. در این مقاله شعر شوکت از جهت نمادپردازی مورد کندوکاو قرار گرفته و چگونگی بازتاب نماد در شعر وی بررسی شده است. نتایج حاصل نشان می‌دهد که شوکت به نمادهای اسطوره‌ای حیوانی چون اژدها، سیمرغ، هما و سمندر بیشتر از سایر نمادها توجه نشان داده است.

واژگان کلیدی: نماد، اسطوره، دقایق عرفانی، دیوان شوکت بخارایی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۳/۱۷

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۰۲/۱۱

Email: mohamadbahramiasl@yahoo.com

۱- مقدمه

نمادها بخش عظیمی از ادبیات وزین و گرانبهای ما را به خوداختصاص داده اند. نماد در لغت به معنی نماینده و ظاهرکننده آمده است ولی اصطلاح نماد معنی و مفهوم بسیارگسترده ای دارد تا جایی که می توان از آن برای بیان غیرمستقیم موضوعی با اشاره به موضوعی دیگر استفاده کرد. «نماد معادل واژه ی سمبل گرفته شده است و آن عبارت است از هر علامت، اشاره، ترکیب و عبارتی که بر معنی و مفهوم ورای آنچه ظاهرش نشان می دهد دلالت می کند.» (شوالیه، ۱۳۸۸: ۱۸) یکی از برجسته ترین نمودهای نماد در شعر فارسی، در وجود موجودات افسانه‌ای است که نگرش سمبلیک به آنها را رقم زده است. کاربرد تخیلی و تمثیلی و سمبلیک حیوانات مذکور از روزگاران دیر و دور در ادبیات وزین فارسی جایگاه شایسته و بایسته ای داشته است. فردوسی، عطار، مولوی، خاقانی و... از جمله شعرای بزرگی هستند که بازتاب سمبلیک و نمادین حضور موجودات افسانه‌ای و اساطیری در آثارشان قابل ردیابی و بررسی بوده و زیبایی و رمزآلود بودن شعرشان را رقم زده است. بررسی اجمالی سبک هندی و شعر متفاوت آن نیز نشان می دهد که تجلی حضور موجودات افسانه‌ای و اساطیری از جمله اژدها (اژدر)، پری، سمندر، عنقا (سیمرغ)، ققنوس و هما در شعر این دوره از بسامد بالایی برخوردار است. بررسی و تورق دیوان شعرای بزرگ این سبک همچون صائب، کلیم، بیدل، عرفی، فیض دکنی، غالب دهلوی، نظیری، ناظم هروی و... موید این ادعاست. دیوان شوکت بخارایی نیز که به گواهی تاریخ ادبیات نویسان بزرگ غیر ایرانی (هرمان اته، ادوارد براون، اتاکار کلیما، ایرژی بچکا و...) از تاثیرگذارترین شاعران سبک هندی بوده است، از جلوه‌های سمبلیک و نمادین موجودات افسانه‌ای خالی نبوده و بسامد بالا و فراوانی حضور بعضی از این موجودات از جمله پری و سمندر و عنقا و هما، برای بیان دقایق عرفانی باعث شده که ما نیز به بررسی کلیات اشعار او پرداخته و کم و کیف این موضوع را در شعر او بنمایانیم.

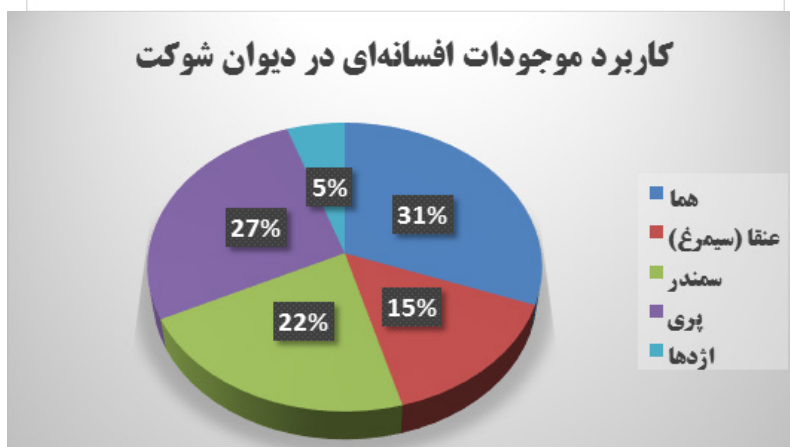
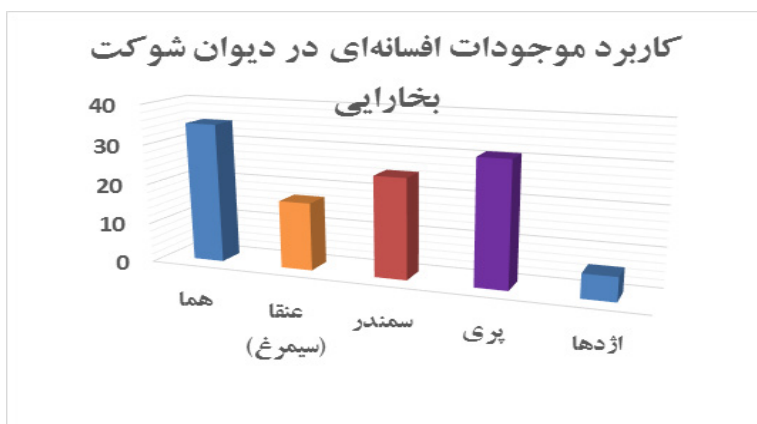
پیشینه‌ی تحقیق:

«هریک از ما در طول شب و روز چه آگاه و چه نا آگاه، در گفتار، در رفتار و در رویاهای خود از نمادها استفاده می کنیم، نمادها خواسته‌های ما را به صورت ملموس در می آورند، در جریان یک ماجرا تهییج مان می کنند، به منش و رفتارمان شکل می دهند...» (شوالیه، ۱۳۸۸: ص ۱۸). درباره ی نماد موجودات افسانه‌ای و اساطیری برای بیان دقایق عرفانی شعر، مطالبی جسته گریخته در کتابها و مجلات ادبی و فرهنگ نامه‌ها نگاشته شده است و لیکن تا آنجایی که نگارنده به کندوکاو در این موضوع پرداخته است، تحقیقی که در بر گیرنده‌ی موضوع این مقاله و مخصوصا بازتاب نماد در شوکت بخارایی باشد، انجام نشده

است. در این مورد فقط اشاراتی چند به این موضوع در مقاله‌ی خانم دکتر پروین سلاجقه با عنوان چگونگی کارکرد نمادهای جانوران در اشعار صائب و بیدل دهلوی در دسترس است.

روش تحقیق:

جهت انجام دقیق و هرچه بهترین تحقیق، ابتدا کلیات اشعار شوکت بخارایی با دقت نظر در خور توجهی مورد بررسی قرار گرفته و ۱۱۴ بیت از ابیات دیوان او که شامل نام و نشان و نمادی از موجودات افسانه‌ای و اساطیری بود انتخاب و رونویسی شد و متعاقب این امر طبقه‌بندی ابیات مذکور به ترتیب حروف الفبا صورت گرفت. نتیجه‌ی حاصله به نحو زیر جهت انجام کار ثبت گردید: ۱- اژدها (اژدر) (۶ بار)، ۲- پری (۳۱ بار) ۳- سمندر (۲۵ بار) ۴- عنقا (سیمرغ) (۱۷ بار) ۵- هما (۳۵ بار) که در ادامه به بررسی تفصیلی آن‌ها پرداخته می‌شود.



۲- بحث و بررسی

اژدها (Dragon)

«اژدها، که در فارسی به صورت‌های اژدر و اژدرها و در عربی ثعبان به کار می‌رود، موجودی است اساطیری به شکل سوسماری عظیم با دو پر که از دهانش آتش می‌افکند و از گنج‌های زیر زمین پاسداری می‌کرده است.» (معصومی، ۱۳۹۳، ج ۲، ۵۶۸) «درعالم نماد شناسی، اژدها نگهبان سخت گیرگنج های پنهان، و نماد شروگرایش های شیطانی معرفی شده است. (همان: ۵۶۹) اژدها در چین، پاسدار گنجینه های خاقان بود.» (همان: ۵۷۰) در دیوان شوکت بخارایی شش بار از این موجود افسانه‌ای یاد شده است که پنج بار با عنوان اژدها و یک بار با اسم اژدر، ابیاتی آمده است. در ابیات زیر به نماد نگهبان گنج‌های پنهان بودن او اشاره شده است:

امید راحتم ز جهان چون بود که هست این گنج را کلید ز دندان اژدها (ص ۵۰۰)
شوکت در این بیت امید راحت داشتن در جهان را به گنج و دندان اژدها را به کلید آن تشبیه کرده و بدین وسیله آن را عبث شمرده و بر نگهبان گنج بودن اژدها صّحه گذاشته است.

گنج‌های نیستی را پاسبانی می‌کنم بیضه‌ی عنقا بود دندان اژدهای من (ص ۵۳۵)
نایاب بودن بیضه عنقا و دندان اژدر شمردن آن نوعی پاسبانی گنج‌های نیستی است که شوکت به اژدرهای خودنسبت داده است.

نماددیگری که اژدها به آن مشهور است نماد شر و بد بودن است که یکی از شاخصه‌های آن نماد دماهنج بودن است. چنان که دکتر منصور رستگار فسایی در کتاب اژدها در اساطیر ایران چنین آورده است: یکی از مهم‌ترین خصوصیات اژدها، "دماهنجی" است، اژدها از راه‌های دور همه چیز را می‌بلعد و در کام خود فرومی‌برد و گویی در ذهن پردازندگان اساطیر، آسیب حضوری اژدها کافی نبوده است و می‌بایستی قدرتی برای وی تصور شود که بتواند از دور نیز زیان بار و آسیب رساننده باشد. فردوسی راست در دماهنجی اژدها:

«بدوگفت کای بدتن بی‌بها ببین آن دماهنج نر اژدها»

(رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ۱۱۰ و ۱۱۱)

در دیوان شوکت بخارایی هم با آوردن بیت زیر به نماد دماهنجی اژدها اشاره شده است. شدم شوکت محیط عالم دل از تن خاکی از این ویرانه گنجی شد بکام اژدهای من
(شوکت بخاری، ۱۳۸۲: ۴۴۶)

شوکت به واسطه ریاضت دادن به تن خاکی خود، محیط دل شده است که آن را گنجی می‌شمارد که اژدهای دماهنج تن او بکام خود کشیده و به دست آورده است.

آتشکام و شعله ور بودن نیز نماد دیگری است که اژدها بدان مشهور است و تاییدی بر نماد شربودن اوست. که در این مورد در کتاب اژدها در اساطیر ایران آمده است: «یکی از بارزترین صفاتی که برای اژدها ذکر شده است آن است که اژدها آن آتش زبانه می زند، در عجایب المخلوقات، درباره اژدهایی که در زمان اسفندیار پدید آمد می خوانیم که: اسفندیار آن شب بر سر آن کوه رفت، همه شب از آن حدود آتش برمی خاست و در هوای رفت و ناپدید می شد، مردم گفتند: این حیوان دم می زند و نفس وی آتش می گردد و ابوالفتح رازی راست، درباره عصای موسی، چون به اژدها بدل شد: "از دهنش آتش بیرون می آمد." و چشمهایش به مانند دو چراغ می افروخت و از او آتش بیرون می آمد.» (رستگارفسائی، ۱۳۷۹: ص ۱۱۵)

شوکت هم با آوردن بیت زیر به این نمادی که اژدها بدان متصف بوده است اشاره کرده است:

شعله‌ی گنجینه افروز گهرهای خودم روغن بادام می خواهم ز چشم اژدها
(شوکت بخاری، ۱۳۸۲: ۴۸۸)

شوکت وجود خاکی خود را شعله گنجینه افروز گهرهای معنوی جان وارسته خود می پندارد و برای اینکه این شعله پایدار بماند از چشم های اژدها که نماد شعله ور بودن است و چون چراغی فروزان، از روغن بادام، شعله ور است، روغن بادام طلب می کند.

زهر آگینی نماد دیگری است که اژدها را مظهر واقعی آن شمرده اند تا تاییدی بر نماد شر بودن او باشد. در این باره آورده اند: «مار اول فرشته بود در بهشت، ابلیس را در دهن گرفت و در بهشت برد، آفریدگار بر وی خشم گرفت و دست و پا وی باز بست، رفتار وی بر شکم کرد، دهن وی که ابلیس در آن شد، چشمه ی زهر کرد. گرچه عقیده فوق الذکر درباره مار است، اما پردازندگان افسانه های اژدها، اژدها را نیز موجودی زهرافشان و زهر آگین توصیف کرده اند که گویی با زهر زندگی می کند، باز هر خود زندگان را نابود می سازد و گیاه و سبزه را خشک می سازد و چون سام اژدهای کشف رود را کشت از زهر اژدها سخن گفت:

زبانگش بلرزید روی زمین ز زهرش زمین شد چودریای چین
(همان: ۱۲۱)

شوکت نیز به نماد زهر آگین بودن تمام وجود اژدها با آوردن بیت زیر به گونه ای شاعرانه و ماهرانه اشاره کرده است: زهر بیرون می دهنم از دم شمشیر من دسته تیغ بود از استخوان اژدها (همان: ۴۹۰) شوکت در این بیت آنچنان به نماد زهر آگین بودن اژدها اشاره کرده است که به زعم او حتی به واسطه ی ساخته شدن دسته شمشیر از استخوان اژدها نیز از دم تیغ نم زهر بیرون می زند.

پری (Fairy)

«پریان دیوان مونث هستند که ضد زمین و گیاه و آتش و ستوران مخصوصا باران می باشند و خشکسالی می آورند. اینان از یاران اهریمنند. ظاهرا به شکل‌های متعدد در می آیند، مانند ستاره‌ی دنباله‌دار و پری سگ پیکر. در گذر به فرهنگ اسلامی پری معادل فرشته شده است آنها با جادوگری آفریدگان را تباه کنند و زدن و سوختن و شکست دادن جادو و پری وظیفه‌ی آتش بلند سوداست» (قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۵۲)

پری (fairy) موجودی است موهوم، افسانه‌ای و زیبا و دلپذیر. چنان که از روایات کهن بر می‌آید پری وجودی است لطیف و بسیار زیبا که اصلش از آتش است و با چشم دیده نمی‌شود و با زیبایی فوق العاده اش آدمی را می‌فریبد روی هم رفته پریان در این روایات دارای منشی مبهم و ناروشن و سرشتی شرور و بدخواه هستند که گاهی به صورت زنانی جذاب و فریبنده ظاهر می‌شوند و مردان را می‌فریبند، زیرا هر لحظه قادرند خود را به شکلی درآورند. مطابق روایات کهن، جمشید و ضحاک و سلیمان، دیوان و پریان و پرندگان را زیر فرمان خود داشتند. در قصه‌های عامیانه، اغلب قهرمان داستان با دختر شاه پریان ارتباط پیدا می‌کند و بالاخره با عبور از موانع دشوار و کشتن اژدها، پری محبوب خود را بدست می‌آورد. در ادبیات فارسی از جمله شاهنامه که خود بر فرهنگ کهن ایرانی استوار است، پری مظهر لطافت و کمال و زیبایی و مشبه به جمال تصور شده است و گاه سیمایی همچون فرشتگان یافته است: جداگشت از او کودکی چون پری/ به چهره بسان بت آذری (شاهنامه: ۱۰/۳) «(یا حقی، ۱۳۹۴: ۲۴۴ و ۲۴۵)

«پری، صاحب جادو، نماد قدرت‌های خارق العاده‌ی روح و یا ظرفیت های طرارانه‌ی تخیل است. پری می‌تواند تغییر شکل دهد و در یک آن بالاترین آرزوها را به ثمر برساند یا تغییر دهد. شاید پری نشانه‌ی قدرت‌های انسان در ساختن ذهنی برنامه‌هایی است که نتوانسته عینا به تحقق برساند.... سلسله‌ی انساب پریان دراصل به زمین مادرمی رسد. اما جریان تاریخی بنابر سازوکاری خاص، آنها را از سطح زمین به عمق آن فروبرده، جایی که پریان، در روشنایی ماه، روح آنها و نباتات ظاهر می‌شوند. محل ظهور پریان به وضوح خاستگاه آنان را نشان می‌دهد، آنان اغلب روی کوهها، نزدیک گودال‌ها و سیلاب‌ها یا در اعماق جنگل‌ها، نزدیک غارها و لهجه‌ها، درون دودکشها و یا در کناره‌ی رودهای خروشان یا کنار چشمه‌ها ظاهر می‌شوند.... پری با ما فوق طبیعت در ارتباط است، زیرا زندگی‌اش دایمی است، نه غیردایم مثل زندگی ما انسان‌ها و یا هر مخلوق زنده‌ی دیگر در دنیا.

(شوالیه، ۱۳۸۸: ۲۲۲-۲۱۸)

پری رانما دزیبایی و فریبندگی و دلربایی شمرده اند و شوکت بخارایی نیز باتشبيه معشوق

خودبه پری به این موضوع اشاره کرده است:

رنگ رخم به بال پرزاد می پرد
امشب که شوخی تو مرا بی قرار داشت
(شوکت بخاری ، ۱۳۸۲ : ۲۰۰)

شوخی و زیبا رویی یار باعث شده است که شوکت بی قرار او شده و یار را در جلوه‌گری و زیبایی و فریبندگی به پری تشبیه کرده و پریدن رنگ رخس را که نشانه بی‌قراری است، بر محمل بال پرزاد به تماشا بنشیند.

حسن می‌ریزد چو رنگ از خوابگاه ناز او
بهر بالین پر ز مژگان پرزاد آورد
(همان : ۲۴۶)

پری نماد لطافت است و شوکت برای ساختن بالین یار زیبای خود که زیبایی چون رنگ از خوابگاه ناز او سرریز کرده است مژگان پری را به جای پرمناسب تشخیص داده است.

خورده‌ام بازی شوخی که پی صید دلم
مردم چشم پری را گره دام کند
(همان : ۲۹۵)

شوکت خودش را صید یار شوخ و زیبایی می داند که برای صید دلش مردمک چشم خود را که چون مردمک چشم پری دلرباست گره دام قرار داده است و بدین وسیله یار خود را در زیبایی به پری تشبیه می‌کند.

پری نماد ظرافت و نازکی و سیالی و موهوم بودن نیزهست و شوکت در ابیاتی از شعر خویش به این موضوع پرداخته است:

ز شوخی هاخیالش رابه خاطر نیست آرامی

پری از شیشه ام چون رنگ بیرون می‌زند خود را
(همان : ۶۳)

به سبب زیبایی و ظرافت ، خیال یار در خاطر شوکت آرام نمی گیرد و این خیال مانند پری زیبایی است که بخاطر سیال و موهومی بودن چون رنگ از زندان شیشه خود را بیرون زده و جاری می‌شود .

محیط عشق دارد در دل هر قطره ای حسنی
پری جای هوادر شیشه باشد هر حبابش را
(همان : ۷۰)

شوکت محیط عشق را اقیانوسی میداند که در دل هر قطره اش حسنی نهفته است و این حسن را مدیون پری رویان خود است چرا که هر حباب این اقیانوس به جای هوا پری زیبا رویی را در آغوش گرفته اند .و اینگونه شاعرانه به نمادین بودن زیبارویی پری اشاره می‌کند .

به نیم نشاه سبکروح گشته ایم از می
بود به رنگ پرزاد می به شیشه ما
(همان : ۱۲۳)

شوکت در این بیت به نماد خیال انگیزی و مظهر لطافت بودن پری اشاره کرده و سبک‌روح گشتن خود از نشئه ناشی از می را به خاطر لطافت و خیال‌انگیزی پری‌واری می‌داند که در می نهفته است.

صورت آن کمر شوخ چو نقاش کشد قلم موی ز مژگان پریزاد کند
(همان : ۲۹۴)

در این بیت هم شوکت برای شرح زیبایی دلبر خود دست به دامن لطافت و خیال‌انگیزی پری شده و کمر یار را آنچنان باریک تصور می‌کند که نقاش برای کشیدن آن بایستی قلم مویش را از مژگان پریزاد که نماد لطافت است انتخاب کند.

هست در شیشه‌ی هر برگ پریزاد دگر صحن گلزار بود رشک پریخانه ز تاک
(همان : ۳۸۶)

شوکت در این بیت شاعرانه و ساحرانه زیبایی صحن گلزار را با نماد سحرآمیز، خیال انگیز و رویایی بودن پری به شرح نهسته و هر برگ تاک گلزار را شیشه‌ای می‌داند که پری زیباروی خیال انگیزی (کنایه از انگور) در درون آن اطراق کرده است و بدین طریق صحن گلزار به واسطه وجود تاک‌هایش رشک پریخانه را برانگیخته است.

غبار راه آن گلگون قبا رنگ دگر دارد به جای گرد برخیزد پری از جلوه گاه او
(همان : ۴۵۵)

شوکت در این بیت هم بامقایسه پری و گرد برخاسته از جلوه گاه یار که در حال آمدن است به نماد لطیف بودن پری اشاره کرده است و به نحوی از انحاء یار خود را تکریم کرده است.

پری نماد جادو و نماد قدرت‌های خارق‌العاده‌ی روح و یا ظرفیت‌های طرارانه‌ی تخیل است. پری می‌تواند تغییر شکل دهد و در یک آن بالاترین آرزوها را به ثمر برساند یا تغییر شکل دهد. شوکت با لحاظ کردن موضوعات مورد اشاره و اینکه پری در شیشه کردن نماد سحر و جادوگری است ابیات زیر را به رشته نظم کشیده است:

ز شوخی‌ها خیالش را به خاطر نیست آرامی

پری از شیشه‌ام چون رنگ بیرون می‌زند خود را
(همان : ۶۳)

شوکت در این بیت اشاره‌ای کنایه‌وار به نماد سحر و جادو بودن پری با بیرون زدن او از شیشه کرده است و به نحوی به نماد خیال انگیز بودن و قدرت خارق‌العاده پری نیز اشاره دارد.

خاک به بادرفته آن شوخ جلوه ایم گردد پری به شیشه هوا از غبار ما
(همان : ۱۱۹)

شوکت آنچنان خود را خاک به باد رفته معشوق زیبا رویش پنداشته است که اگر پری که خود نماد سحر و جادوست در طلسمات غبار او گرفتار شود ، حتی اگر درشیشه باشد به هوا تبدیل می شود. و او اینگونه به زیبایی به نماد سحر و جادو بودن پری اشاره می کند .
جداگردیدن از نازک خیالان آورد سودا پری زین شیشه گر بیرون رود دیوانه می گردد
(همان : ۲۲۷)

انقباض وجود پری بواسطه درشیشه شدن بوسیله سحر و جادو و دوری از مخالطت کسانی که بهره ای از نازک خیالی نبرده اند بنحوی از انحاء سلامت وجود او (پری) را در ذهن شوکت رقم زده است بطوری که شوکت آن را دستمایه ای برای مصرع اول و این مضمون که جدایی از نازک خیالان جنون می آورد کرده است و با این مضمون شوکت نازک خیالان را مترادف عاقلان شمرده و به نوعی طرز خیال بندگی را که خود از بزرگان این شیوه از سبک هندی است ستوده است:

اول پری گداخته ام شیشه کرده ام روزی که می بیاد نگاهت کشیده ام
(همان : ۳۹۴)

شوکت افشردن دانه های انگور و درست کردن می را که همراه با جوشش و گدازش بوده است به گداختن پری و در شیشه کردن او که نماد سحر و جادوست تشبیه کرده است تا به معشوق خود بگوید که می بیاد نگاهت خوردن به این آسانی و بی مقدمه نبوده است بلکه سحر و جادوها به کار بسته ام تا می بیاد نگاهت کشیده ام.

سمندر (Salamander)

«سمندر: حیوان دوزیستی شبیه به سوسماران که به باوریونانیان و رومیان باستان می تواند در آتش زندگی کند بی آن که بسوزد. سمندر با آتش همذات پنداری شده و مظهر زنده آتش به حساب آمده است . ازسوی دیگر به دلیل سرمای استثنایی اش به او قدرت خاموش کردن آتش را نسبت می دهند.» (شوالیه ، ۱۳۸۸: ج ۳ ، ۶۲۴)

«سمندر (سمندور ، سمندول) از کلمه یونانی ولاتینی سالاماندر (salamandera) تیره ای از خزندگان و نام جانوری است از این تیره که به اعتقاد قدما در آتش پدید می آید و چون از آتش برمی آید می میرد . سمندر پوستی تیره رنگ با لکه هایی زرد و تند دارد و در مکان های نمناک و تاریک داخل غارها زندگی می کند ، گاهی که از آتش بر می آید آن را می گیرند و از پوستش کلاه و دستمال و دستار درست می کنند... و این حیوان تقریباً با همین صفت زندگی در آتش در ادبیات غربی شناخته شده است و در آثار الکساندر

پوپ و شکسپیر با همین صفات نامبردار است. کتابهای جانورشناسی و فرهنگ‌های عربی و فارسی او را جانوری می‌دانند که از آتش آسیب نمی‌بیند و تولد و زندگی او در آتش است، گاهی او را مرغی دانسته‌اند که دایم در آتش است و نمی‌سوزد. ارتباط این جانور با آتش و زندگانی در آن در ادب فارسی مو جب خلق مضامین زیادی شده است.

من نمی‌گویم سمندر باش یا پروانه باش

چون به فکر سوختن افتاده ای مردانه باش
(مرتضی قلیخان ناظم الاطباء)

هر کجا نور است چون پروانه خود را باختن

هر کجا نار است خود را چون سمندر داشتن
(پروین: ۴۵) «(یا حقی، ۱۳۹۴: ص ۴۸۳)

«سمندر salamander: در افسانه‌ها، سمندر نوعی مارمولک است که می‌تواند به میان آتش برود و با استفاده از دمای پایین بدنش حرارت آتش را خنثی کند، از این رو آنرا نماد فردی می‌دانند که قادر است گرمای زیاد را تحمل کند؛ همچنین سربازی که از آتش گلوله نهراسد؛ شعبده باز آتش خوار؛ وسیله ایمن ضد حریق.

باورهای قومی و اساطیری: در نشان‌های نجات خانوادگی، جانوری چهارپا در حال عبور از آتش به نشانه‌ی مصونیت در برابر آتش، نزد معتقدین به علوم خفیه، فردی که قادر به غلبه بر مزاج آتش خویش است. در مسیحیت، سمبل ایمان غرورآمیز، ثبات، غسل تعمید.»
(جایز: ۱۳۹۵، ۴۸)

«سمندر: پیشینیان درباره‌ی این حیوان گفته‌اند که در آتش پدید می‌آید و چون از آتش بیرون بیفتد می‌میرد. برخی شکل آنرا شبیه پرنده و برخی نظیر موش یا مار دانسته‌اند. عارفان صاحب حق یقین را که بی واسطه در آتش ذات الهی می‌افتند، سمندر خوانده‌اند. اندر آتش کی رود بی واسطه
جز سمندر کو رهیداز رابطه

(مثنوی دفتر پنجم بیت ۲۲۹) «(تاج‌دینی، ۱۳۸۸: ۵۶۴)

شوکت نیز در باره‌ی سمندر که نماد زندگی در آتش است و دامن آتش را هرگز رها نمی‌کند و تشبیه آن به دود خاکستر نشین کوی معشوق بودن خودچنین آورده است:

دود خاکستر نشین بودم بخاک کوی تو کی سمندر دامن آتش کند از کف رها
(شوکت بخاری، ۱۳۸۲: ۴۹۶)

و یا با تشبیه عارفان به سمندر و سمندر طینت خواندن آنان که پشت گرمیشان به سوختن است، تار پیرهن سالکان واصل را که آتش قبایشان می‌خواند از رگ برق سوزان دانسته و چنین می‌سراید:

سمندر طینتان را پشت گرم از سوختن باشد

رگ برق است تارپیرهن آتش قبایان را

(همان : ۸۳)

شوکت با تصور این که سمندر پرنده‌ای است شاید ققنوس که درون آتش خود پر می‌زند و خود را به آتش می‌سپارد تا تولدی دیگر را تجربه کند می‌سراید:

غبارخاطر خاکستر کسی نشویم درون آتش خود پر زند سمندر ما

(همان : ۱۲۱)

شوکت با تشبیه سمندر به تذرو که نماد آتشخواری است و پرنده‌ی آتشخوار نامیده شده است و در حقیقت هر دو در ارتباط تنگاتنگ با آتش هستند بیت زیر را سروده است: به خاک از سایه بالم سمندر نقش می‌بندد تذرو شعله‌ام کی آشیانم خار و خس باشد

(همان : ۲۷۱)

شوکت چون اهل ریاضت است و شراره‌های عشق از جان‌ش شعله می‌کشد، بریدن از تعلقات دنیوی را که بر وجودش حاکم است این گونه به تعبیر می‌نشیند که آنچنان عشق در وجودم شعله می‌کشد که وقتی سایه بالم بر خاک می‌افتد سمندر نقش می‌بندد و من تذرو آتشخواری (کنایه از تهذیب نفس) هستم که خار و خس (کنایه از تعلقات دنیوی) نمی‌تواند مسکن و ماوای من باشد چون همجواری آتش و خار و خس ممکن نیست.

سمندر را نماد عارفان صاحب حق‌الیقین که بی‌واسطه در آتش ذات الهی می‌افتند نیز شمرده‌اند و شاید شوکت با عنایت به همین موضوع است که سروده است:

شود گر صاحب معنی سمندر جای آن دارد که باشد شعله ادراک آتشگاه زر دشتش

(همان : ۳۵۶)

شوکت می‌گوید: اگر سمندر (نماد عارفان واصل) صاحب معنی شده و به ادراک باطنی دست یابد امر تعجب برانگیزی نیست چرا که شعله ادراک او از آتشگاه زردشت نشات می‌گیرد.

سیمرغ (عنقا)

«سیمرغ چنانکه از شاهنامه بر می‌آید مرغی است ایزدی که برکوه البرزآشیان دارد و زال را با بچگان خویش می‌پرورد. هنگامی هم که زال به آغوش خانواده بر می‌گردد، پری از سیمرغ با خود می‌آورد تا هنگام درماندگی وی را به یاری طلبد سیمرغ از هنگام قدرت یافتن زال و رستم تا روزگار ناپدید شدن آنان عامل بهروزی و کامروایی آن دو به شمار می‌رود و از این رو، برخی نظر داده‌اند که این مرغ فرشته‌ی نگهبان یا "توتم" قوم سکا (خاندان رستم) محسوب شده است سیمرغ در بندهش نگهبان دروازه‌ی ماه و خورشید

پنداشته می‌شود. در اوستا جایگاه مهر نیز در میانه‌ی ماه و خورشید دانسته شده است. تصویری که شهاب‌الدین سهروردی از سیمرغ بدست داده است: "پرواز کند بی جنبش، و بپزد بی پر، و نزدیک شود بی قطع اماکن، و همه‌ی نقش‌ها از اوست و او خود بی‌رنگ، همه بدو مشغول و او از همه فارغ ... "مبتین این است که سیمرغ را چیزی در حدّ "جلوه‌ی حق" دانسته است. مولانا نیز او را نماینده‌ی "عالم بالا" و "مرغ خدا" و مظهرعالیترین پروازهای روح و "انسان کامل" شناخته است که به دلیل ناپیدابودن آن، مثال "تجرد" و "آیین‌ی کمال" نیز تواند بود. مرشد مولوی، شمس تبریزی... نیز او را نقطه‌ی کمالی یافته است که دیگر مرغان به سوی او می‌روند و به دیدار قاف "خرسند می‌شوند. پهنه‌ی شعر فارسی نیز سرشار است از خیال‌های نازکی که پیرامون سیمرغ (عنقا) در ذهن شاعران جوشیده است ... لغت فرس سیرنگ را نام دیگر سیمرغ دانسته و این بیت فرّخی را شاهد آورده است:

همه عالم ز فتوح تو نگارین گشته است

همچو آگنده به صد رنگ نگارین سیرنگ
 برخی سیمرغ و سیرنگ را در هم آمیخته و آن را "خردپوینده" تعبیر کرده‌اند... سیمرغ و سیرنگ افسانه‌ی مرغی است که زاییده‌ی پندار فرزندگان ایرانی است.» (یاحقی، ۱۳۹۴: ۵۰۸-۵۰۳)

«در ادبیات عرفانی فارسی، سیمرغ نمادی پر معناست. سیمرغ نامی است که به دسته‌ای از پرندگان افسانه‌ای داده شده، اما در ادبیات فارسی آشیانه‌ی سیمرغ برکوه افسانه‌ای قاف است که پریان و دیوان بر آن ماوی دارند. سعدی در نیایش خداوند گوید:

چنان پهن خوان کرم گسترد که سیمرغ در قاف روزی خورد

سیمرغ به زبان آدمی سخن می‌گوید و مامور پیام‌آوری و حفظ اسرار است معروف است که پر سیمرغ زخم‌ها را شفا می‌دهد و سیمرغ خود به عنوان یک حکیم شفابخش معرفی شده است در دوره‌ی اسلامی، سیمرغ نه فقط مرشد عرفانی و مظهر ذات حق بود، بلکه نماد نفس پنهان نیز بود. بر این مبناست که فریدالدین عطار در منطق الطیر از این پرندۀ افسانه‌ای به عنوان نماد جستجوی نفس سخن می‌گوید. در کلمه‌ی سیمرغ بازی با کلمه‌ی سی مرغ شده و سی نفر که به جستجوی حقیقت هستند. سیمرغ را جستجو می‌کنند و سرانجام در می‌یابند خود سی مرغ بوده‌اند.» (شوالیه، ۱۳۸۸: ۷۱۱-۷۱۰)

«سیمرغ پرندۀ افسانه‌ای است که در ادب عرفانی بسیار به کار رفته است و اگرچه معانی مختلفی از آن ارائه کرده‌اند، اما عمدتاً نماد انسان کامل است. شادروان همایی درباره سیمرغ و کوه قاف می‌نویسد: سیمرغ و کوه قاف از کنایات معروف عرفانی است به معنی مردان کامل و ابدال حق که از نظرها پنهانند و دست یافتن به ایشان دشوار است، و گاهی سیمرغ را کنایه

کنند از ذات حق و تجلی ذات لذات و مرتبه ی کنز مخفی ، و کوه قاف کنایت از جبل انیت که تا مندک نشود جلوه ی حق برسالک عارف میسر نیست . فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكَا. » (تاجدینی ، ۱۳۸۸ : ص)

سیمرغ یا عنقا نماد موجودی دست نیافتنی و گمنام و دور از دسترس شمرده شده است که شوکت با توجه به این مقوله‌ها ابیات زیر را رقم زده است:

به پرواز ندامت ها گرفتم اوج گمنامی صدای بال عنقا از کف افسوس می‌آید
(شوکت بخاری، ۱۳۸۲: ۳۳۰)

من هنگامی چون عنقا (که نماد نادر بودن و گمنامی است) به اوج گمنامی رسیدم که با بال ندامت از کرده‌های خویش پرواز را دل بستم و اگر خوب گوش کنید خواهید دید که صدای بر هم خوردن کف افسوس من در حقیقت همان صدای بال عنقا است.

آن قدر آن سویم از عنقا که عنقا از جهان اوج گمنامی گرفت از بس دل آواره‌ام
(همان: ۳۹۴)

از بس دل آواره من به اوج گمنامی رسید به همان اندازه که عنقا از جهان دور است من هم از عنقا دور هستم یعنی من از عنقا نیز گمنام‌ترم.

عنقا قاف نشین است و کوه قاف جایی که مرغ خیال راهم بدوراهی نیست چه رسد به موجودات ، و آشیانه داشتن سیمرغ یا عنقا در کوه قاف او را به نماد عزلت‌گزینی تبدیل کرده است که شوکت با توجه به این موضوع بیت زیر را آورده است:

طینت ما را خمیر از خون عنقا کرده‌اند آشیان خود به کوه قاف می‌خواهیم ما
(همان : ۱۲۷)

عنقا یا سیمرغ، همانگونه که گفته شد نماد باقی در فانی بودن است و شوکت را در این باب ابیاتی است که بیتی را جهت پرهیز از اطالۀ کلام می‌آوریم:

پا به دامن در حریم نیستی پیچیده‌ام گر فشانم دست، گرد از بال عنقا می‌رود
(همان : ۳۱۱)

بقای خود را در فانی فی الله یافته‌ام و طومار هستیم را در حریم نیستی پیچیده‌ام پس تصور نکن که من نیستم چرا که اگر اظهار وجود و دست افشانی کنم گرد وجود من بر بال عنقا به پرواز در می‌آید.

هما (Homa)

پرنده‌ی اسطوره‌ای معروف در ادبیات فارسی که رمزپردازهای آن با مفاهیم دولت و اقبال مرتبط می‌شود.

هما در بلندی‌های آسمان در طیران است و فضایل و نیکی‌های خود را به کسانی که

با بال‌های خود پوشانده عطا می‌کند. سعدی گاه هما را مقابل بوم که نماد نکبت و بدبختی است قرار می‌دهد:

کس نیاید به زیر سایه‌ی بوم
ور همای از جهان شود معدوم
هما به خاطر بزرگواری، شرف وقناعتش، دقیقاً نقطه‌ی مقابل کلاغ قرار می‌گیرد که نماد حرص و ولع است. در فرهنگ مردمی است که هم‌اژه مانده‌ی استخوان تغذیه می‌کند تاحیوانات را به مضیقه دچار نکند:

همای بر سر مرغان از آن شرف دارد
که استخوان خورد و جانور نیاز دارد
(سعدی)

«یک استاد معنوی با هما قیاس می‌شود و این به خاطر عزت و شرف روحی و برکتی است که می‌آورد. بدین ترتیب تمامی آنچه که ارتباط با نیرویی سعید و متبرک دارد مختص این پرنده است.» (شوالیه، ۱۳۸۸: ج ۵، ۵۸۹-۵۸۸)

«مرغی افسانه‌ای همانند سیمرغ است که فرخنده فال و پیک سعادت پنداشته می‌شده و به همین دلیل به "مرغ سعادت" نیز معروف است. قدما معتقد بودند که مرغی است استخوان‌خوار که جانوری نیاز دارد و هر گاه بر سر کسی بنشیند او را پادشاه کنند. پس از روزگاری دراز این هما ناپدید شد... در ادبیات فارسی، به طور عام هما را مظهر فقر و شکوه و سعادت می‌دانند و به فال نیک می‌گیرند:

تو فرّهمایی و زیبای گاه
تو تاج کیائی و پشت سپاه (شاهنامه: ۸۵/۳).
(یاحقی، ۱۳۹۴: ۸۸۹ - ۸۸۸)

«هما: هما به گفته اهل لغت مرغی است استخوان خوار و سایه او بر سر هر کس افتد به دولت و اقبال رسد. شادروان دکتر معین در ذیل کلمه هما آورده است: هما (همای) در لغت به معنی فرخنده است و آن پرنده ای است از راسته شکاریان روزانه، دارای جثه ای نسبتاً درشت. هما با آن که در طبقه بندی جزو پرندگان شکاری است، غذای آن فقط استخوان است. هما استخوان‌ها را از روی زمین می‌رباید و از بالا بر روی صخره‌ها رها می‌کند و پس از قطعه قطعه شدن می‌خورد. او را عقاب استخوان خوار هم گویند. قدما آن را موجب سعادت می‌پنداشتند و می‌گفتند که اگر سایه او بر سر کسی افتد او را خوشبخت کند. در ادب فارسی هما را مظهر فقر و شکوه دانسته‌اند.

مولوی اهل تاویل یا راسخان در علم راهمای می‌نامد و در مقابل مفسران خودرای را که نابجا تفسیر می‌کنند مگس می‌خواند:

گر مگس تاویل گرداند به رای
آن مگس را بخت گرداند همای
(مثنوی، دفتر اول بیت ۱۰۸۹)

در جای دیگر مولانا هما را رمز بی‌خودی و مقام فنا دانسته است.

چون همای بی‌خودی پرواز کرد آن سخن را بایزید آغاز کرد

(مثنوی دفتر چهارم بیت ۲۱۲۳)

هما را نماد سعادت و دولت و اقبال شمرده اند و شوکت در این مورد ابیات زیادی سروده است که دو مورد را می‌آوریم:

ای ز رایت محفل اهل سعادت را ضیا تار شمع بزم اقبال ز مژگان هما
(شوکت بخاری، ۱۳۸۲: ص ۴۹۳)

شوکت رای ممدوح خویش را در قصیده‌ای که در مدح راقم مشهدی سروده است نوربخش محفل اهل سعادت دانسته است چرا که تار شمع بزم اقبال ممدوح خویش را از مژگان هما که نماد سعادت است پنداشته است و بدینگونه به نماد سعادت و دولت و اقبال بودن هما اشاره کرده است:

بود موج سعادت سطر مکتوب حصیر من کتاب طالع من مسطر از بال هما دارد
(همان: ۲۳۱)

شوکت فقر خویش را سعادتی می‌داند که در سایه ریاضت نصیبش شده است، چرا که می‌انگارد سطر مکتوب حصیر (کتاب) زندگی او با موج سعادت رقم خورده است و مسطر کتاب طالعش از بال هما که نماد سعادت و نیکبختی است می‌باشد و به نوعی الفقر فخری را که رسول گرامی فرموده است تداعی کرده است.

هما را نماد شرف و قناعت نیز شمرده اند و در فرهنگ مردمی روایت کرده‌اند که هما از ته مانده‌ی استخوان حیوانات تغذیه می‌کند تا دیگر حیوانات را به مضیقه دچار نکند. نماد استخوان‌خواری که هما را به آن متصف کرده اند در ابیاتی چند از شعر شوکت تجلی یافته است که در اینجا به بیتی اکتفا می‌کنیم:

تنم را بس که ضعف تیره بختی ناتوان دارد کند چشم هما مژگان تصور استخوانم را
(همان: ص ۷۸)

شوکت ضعف تیره بختی را عامل ناتوانی جسم نحیف خویش شمرده است و بنابر این می‌پندارد که چشم هما که نماد استخوان‌خواری است در حال پرواز بر بالای سر او، استخوان های بدنش را (از بس ضعیف و نحیف است) مژگان تصور خواهد کرد.

هما را نماد تقابل و تضاد با جغد نیز شمرده اند جغد را نماد شومی و هما را نماد خوش یمنی و سعادت دانسته اند و در این مورد بسیاری از شاعران داد سخن داده اند. شوکت نیز در بیتی به این موضوع اشاره کرده و آورده است:

جغد بی پر بودم این دیر خراب آباد را از دو دست تربیت دادی مرا بال هما
(همان : ۴۹۷)

شوکت خود را جغد بی پری می داند که به عنوان نماد شومی در دیر خراب آباد رها شده است تا بدین وسیله ممدوح خویش را که او را تربیت کرده و بال‌های حمایت خویش را (که چون بالهای هما که نماد سعادت است) بر سر او گسترده مدح کند. شمارهٔ صفحه ابیات دیگر مرتبط با نماد موجودات اساطیری که جهت جلوگیری از اطالۀ کلام مورد استفاده قرار نگرفتند که طی این جدول آورده می‌شود.

شماره صفحه	ابیات دیگر مرتبط با نماد موجودات اساطیری که جهت جلوگیری از اطالۀ کلام مورد استفاده قرار نگرفتند که طی این جدول آورده می‌شود.
پری	
۳۳۴	پری از آشیان دیده ی من می پرید امشب
۴۵۶	پری رویی که بیهوشی است راه جستجوی او
۵۱۲	دل چون توان ربود ز دستت که چشم تو
سمندر	
۱۸۲	شعله آشام خماری دارم
۱۹۰	عندلیم از برم خون سمندرمی چکد
۳۵۹	ز گرمی چون تذرو شعله صیدکس نمی گردد
۴۵۷	چون حریف چشم گیرایت شود مشت پرم
۵۳۴	مزرع من آب از خون سمندرمی خورد
عنقا (سیمرغ)	
۴۰۹	در این صحرا شکاری غیر گمنامی نمی بینم
۵۱۱	مرغ روح عدوت چون عنقا
۵۲۶	مقیم کشور گمنامیم چنان که کنم
۵۳۷	نیستم اما فنایم را وجود دیگر است
۵۴۰	خارخار کشور فقرم بیابانمرگ کرد
هما	
۲۴۸	به از خود عاشقان رانیست مکتوبی پس از مردن
	کبوتر استخوان من ز منقارهما گیرد

۲۶۷	بود در آستین فیض سعادت ترک دولت را	چو برداری ز عالم دست خود بال هماباشد
۳۴۱	بعد از فنا به کام هما استخوان من	باشد به یاد لعل تو چون نیشکر لذیذ

۳- نتیجه‌گیری

همان طور که نوشته آمد، شاهدهای شعری زیادی از کلیات اشعار شوکت بخارایی ارائه شد که دلالت بر وجود نمادهای موجودات افسانه‌ای و اساطیری در دیوان شوکت داشته و نشان می‌دهد که تجلی این نماد در کلیات اشعار شوکت بخارایی از بسامد بالایی برخوردار است، آنچنان که بنظر می‌رسد این فراوانی و بسامد بالا معنی‌دار و عمدی بوده و با عنایت به اینکه ۱۱۴ بیت درخصوص موجودات افسانه‌ای و اساطیری در شعر شوکت آمده است، احتمال عمدی بودن این ویژگی و خصیصه حتی به عنوان ویژگی خاص تقویت می‌شود و خاطرنشان می‌سازد که رویکرد شاعر به بیان کلام خویش با استفاده از زبان نمادها برای بیان دقایق عرفانی شعر خود، رویکردی کاملاً عمدی بوده و شاعر کوشیده است بخش مهمی از مکنونات قلبی و معانی مستتر در مافی‌الضمیر خود را که در کسوت شعر عرفانی تجلی یافته است با استفاده از این مشخصه‌ی قابل اعتنا عمق بخشیده و بهره‌مندی از صورخیال، باریک‌بینی، نازک‌خیالی و تشخیص بخشیدن به اشیا و جانوران را سرلوحه‌ی سرودن خویش قرار دهد. کما اینکه در شعر شاعران بزرگی چون عطار، مولوی، سنایی، خاقانی، نظامی و... این مشخصه جاری و ساری بوده و نیز این ویژگی از دستمایه‌های شعرای بزرگ سبک هندی چون صائب، بیدل، کلیم، عرفی، فیض، نظیری و ... در سرودن شعر ماندگار است.

منابع

- ۱- جدینی، علی. (۱۳۸۸) **فرهنگ نمادها و نشانه‌ها در اندیشه مولانا**، چاپ دوم، تهران: انتشارات سروش.
- ۲- جابز، گرتروود. (۱۳۹۵). **فرهنگ سمبل‌ها**، اساطیر و فولکلور، ترجمه‌ی محمدرضا بقاپور، چاپ اول، تهران: نشر اختران.
- ۳- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۷۹). **اژدها در اساطیر ایران**، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
- ۴- سلاجقه، پروین. (۱۳۹۰). «جستاری در چگونگی کارکرد نمادهای جانوران در اشعار صائب تبریزی و بیدل دهلوی»، **فصلنامه‌ی علمی پژوهشی پژوهش زبان و ادبیات فارسی**، شماره ۲۲.

- ۵- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۲). **دیوان شوکت بخاری**، چاپ اول، تهران: انتشارات فردوس.
- ۶- شوالیه، ژان و گربران، آلن. (۱۳۸۷). **فرهنگ نمادها**، ترجمه‌ی سودابه‌ی فضائی، ۵ جلد، چاپ اول، تهران: انتشارات جیحون.
- ۷- قلی‌زاده، خسرو. (۱۳۸۸) **فرهنگ اساطیر ایرانی (برپایه متون پهلوی)**، چاپ دوم، تهران: شرکت مطالعات و نشر کتاب پارسه.
- ۸- معصومی، غلامرضا. (۱۳۸۸). **دایره‌المعارف اساطیر و آیین‌های باستانی جهان**، سه جلدی، چاپ اول، تهران: انتشارات سوره ی مهر.
- ۹- یاحقی محمد جعفر. (۱۳۹۲). **فرهنگ اساطیر و داستان‌واره ها در ادبیات فارسی**، چاپ پنجم، تهران: انتشارات فرهنگ معاصر.